

۵- آیا دیکتاتوری دموکراتیک در کشور ما تحقق

یافت؟ اگر چنین شد کی؟

رادک، با توسل به لنین، ادعا می کند که دیکتاتوری دموکراتیک به شکل قدرت دوگانه تحقق یافت. بله، من تصدیق می کنم که لنین گاهی اوقات، و آن هم به طور مشروط مسأله را به این صورت مطرح کرده است. "گاهی اوقات؟" رادک خشمگین می شود و مرا متهم می سازد که یکی از اساسی ترین پایه های نظریات لنین را مورد حمله قرار داده ام. اما رادک فقط به این جهت خشمگین است که حق به جانب او نیست. در جزوه ی درس های اکتبر، که رادک آن را هم با یک تأخیر تقریباً چهار ساله مورد انتقاد قرار داده، سخنان لنین را درباره ی "تحقق پذیرفتن" دیکتاتوری دموکراتیک به قرار زیر تعبیر و تفسیر کردم:

انتلاف دموکراتیک کارگران و دهقانان فقط می تواند به شکل نارس قدرتی صورت به گیرد که قادر به کسب قدرت حقیقی نیست. تنها می تواند به شکل یک گرایش متجلی گردد، نه به شکل یک حقیقت مشخص. "مجموعه آثار، جلد سوم، قسمت اول، ص ۲۱)

رادک، در رابطه با این تفسیر، چنین می نویسد: "چنین تفسیری از محتوی یکی از برجسته ترین فصول تئوریک آثار لنین مطلقاً بی ارزش است." به دنبال این کلمات، توسلی رقت انگیز به سنن بلشویک می آید و بالاخره در

پایان، چنین نتیجه می‌گیرد: "این مسایل مهم تر از آنند که به توان با اشاره به آن چه لنین گاهی اوقات می‌گفته، به آن‌ها پاسخ گفت."

رادک، بدین وسیله، می‌خواهد چنین به نمایند که من در برابر "یکی از برجسته‌ترین" نظریات لنین روشی اهمال‌کارانه داشته‌ام. اما رادک بیهوده خشمگین شده گزافه‌گویی می‌کند. کمی تفاهم در این جا بیشتر به کار می‌آید. آن چه که من در جزوه ی درس‌های اکتبر ارائه کرده‌ام، با وجودی که فشرده است، براساس یک الهام ناگهانی بر پایه ی نقل قول های دست دوم استوار نشده، بلکه متکی بر یک بررسی اصیل از آثار لنین است. این بررسی بازگوکننده ی جوهر نظریه ی لنین درباره ی این مسأله است. در حالی که اظهارات مملو از لفاظی رادک، علی‌رغم نقل قول‌های فراوانش، دربرگیرنده حتی یک قطعه ی زنده از اندیشه ی لنین نیست.

چرا من کلمه ی مشروط "گاهی اوقات" را به کار بردم؟ زیرا مسأله واقعاً بدین صورت بود. لنین فقط در فاصله بین آوریل و اکتبر ۱۹۱۷، یعنی، پیش از صورت‌گرفتن واقعی انقلاب دموکراتیک به "تحقق یافتن" دیکتاتوری دموکراتیک به شکل قدرت دوگانه ("به شکل مشخص و تا میزان معین") اشاره می‌کرد. رادک نه متوجه این نکته شد، نه آن را فهمید و نه آن را ارزیابی کرد. لنین، در مبارزه علیه وراثت قلابی امروزی، درباره ی "تحقق یافتن" دیکتاتوری دموکراتیک بسیار مشروط سخن می‌گفت. احتیاط او بدین سبب بود تا به دوران قدرت دوگانه یک خصلت تاریخی اطلاق نکند - چون در آن صورت کاملاً بی‌معنی بود- و بدین وسیله در مقابل آن‌هائی که چشم به راه نسخه ی دوم و تکامل یافته ی دیکتاتوری دموکراتیک مستقل بودند. اقامه دلیل نماید. کلمات لنین تنها بدین معنی بود که به جز سقط جنین نکبت بار

قدرت دوگانه هیچ دیکتاتوری دموکراتیک دیگری وجود ندارد و به همین دلیل لازم است که حزب را "از نو مسلح" کرد، یعنی شعار را تغییر داد. اگر ادعا شود که ائتلاف منشویک ها، سوسیال رولوسیونرها و بورژوازی، یعنی ائتلافی که از دادن زمین به دهقانان خودداری کرد و بلشویک ها را تحت تعقیب قرار داد، "تحقق یافتن" همان شعار بلشویکی بود- این به معنی این است که یا عمداً سپاه را به جای سفید جا به زیم و یا این که عقل خود را به کلی از کف داده ایم.

در رابطه با منشویک ها، می توان استدلالی ارائه داد که تا اندازه ای شبیه برهان لنین علیه کامنف است: "شما منتظرید که بورژوازی در انقلاب یک وظیفه ی "مترقی" انجام دهد؟ این وظیفه تا به حال تحقق یافته است: نقش سیاسی رودزیانکو، گوچکوف و میلیوکف حد اعلاى کارى است که بورژوازی لیبرال قادر است ارائه به دهد، همان گونه که کرنسکیزم حد اعلاى انقلاب دموکراتیکى است که می تواند به عنوان یک مرحله ی مستقل تحقق یابد."

خصوصیات غیرقابل انکار ترکیب بدن انسان- آثار باقی مانده- ثابت می کند که اجداد ما دارای دم بوده اند. این خصوصیات برای تأیید وحدت ژنتیک عالم حیوانات کافی است. لکن اگر صادقانه صحبت کنیم، انسان دارای دم نیست. لنین آثار باقی مانده از دیکتاتوری دموکراتیک را در رژیم قدرت دو گانه به کامنف نشان داد. و به او هشدار داد که نباید انتظار داشت که اندام و عضو جدیدی از درون بقایای این اندام رشد کند. و گرچه ما انقلاب دموکراتیک را عمیق تر، قاطع تر، و خالص تر از هر کجای دیگر به انجام رساندیم، مع الوصف هیچ گاه دیکتاتوری دموکراتیک مستقلی نداشتیم.

رادک می بایستی در این باره بیاندهد که اگر در فاصله ی فوریه تا آوریل دیکتاتوری دموکراتیک واقعاً تحقق یافته بود، در آن صورت مولوتف هم آن را تشخیص داده بود. درک حزب و طبقه از دیکتاتوری دموکراتیک رژیم بود که دستگاه کهنه ی حکومت سلطنتی را بی رحمانه نابود می سازد و سیستم مالکیت ارضی را به کلی از میان بر می دارد. اما در دوره ی حکومت کرنسکی هیچ گونه نشانه ای از این اقدامات وجود نداشت. لکن، برای حزب بلشویک موضوع تحقق واقعی وظایف انقلابی مطرح بود، نه کشف برخی از "آثار باقی مانده" اجتماعی و تاریخی. لنین، برای آموزش مسایل تنوریک به مخالفین خود، این خصوصیات تکامل نیافته را به بهترین وجهی توضیح داد. و این همه ی کاری بود که لنین در این رابطه انجام داد. لکن، رادک بسیار جدی سعی دارد ما را متقاعد سازد که در دوران قدرت دوگانه، یعنی در دوران بی قدرتی، "دیکتاتوری" وجود نداشت و انقلاب دموکراتیک تحقق یافته بود. می بینید این چنان انقلاب دموکراتیکی بود که تمام نبوغ لنین لازم بود تا به شود آن را تشخیص داد. اما این خودش نشان می دهد که انقلاب دموکراتیک تحقق نیافته بود. انقلاب دموکراتیک واقعی چیزی است که هر دهقان بی سواد در روسیه یا در چین به آسانی آن را تشخیص می دهد. لکن اگر علائم مشخصه از نظر ریخت شناسی مطرح شود، آن وقت قضیه مشکل تر می شود. به عنوان مثال، با وجود تجربه ای که در روسیه با کامنف کسب شد، مع الوصف، امکان ندارد رادک را واداشت که بالاخره به این حقیقت توجه کند که در چین نیز دیکتاتوری دموکراتیک - به مفهوم لنین- (توسط کومین تانگ) "تحقق یافته" بود، و از آن چه که در کشور ما به وسیله ی نهاد قدرت دوگانه تحقق یافت نیز به شکل بسیار کامل تر، و کم عیب

و نقص تر بود. تنها ساده لوحان بی توان می توانند در انتظار نسخه دوم و تکامل یافته تر "دموکراسی" در چین باشند.

اگر دیکتاتوری دموکراتیک در کشور ما تنها به شکل کرنسکیزم، که نقش پادوی لوید جورج و کلمانسو را بازی می کرد، تحقق یافته بود، در آن صورت باید بگوئیم که تاریخ در تمسخر بی رحمانه ی شعارهای استراتژیک بلشویزم زیاده روی کرده است. اما، خوشبختانه این طور نیست. شعار بلشویکی در عمل تحقق یافت نه به عنوان آثار باقی مانده از نظر ریخت-شناسی، بلکه به مثابه یک واقعیت بسیار عظیم تاریخی. با این تفاوت که این شعار نه پیش، بلکه پس از اکتبر تحقق یافت. به قول مارکس، جنگ دهقانی از دیکتاتوری پرولتاریا پشتیبانی کرد. هم کاری این دو طبقه در مقیاسی عظیم در اکتبر تحقق پذیرفت. در آن موقع، حتی بدون توضیحات لنین، هر دهقان نادانی درک کرد و احساس نمود که این شعار بلشویکی به طور زنده واقعیت یافته است. و خود لنین انقلاب اکتبر -مرحله اول آن- را به عنوان تحقق واقعی انقلاب دموکراتیک ارزیابی کرد و بدین ترتیب آن را به عنوان تجسم واقعی شعار استراتژیک بلشویک ها -گرچه با تغییراتی چند- تلقی می کرد. لنین را باید در کل در نظر گرفت، و مهم تر از همه، لنین بعد از اکتبر، یعنی زمانی که او از دیدگاه بلندتر مساعدی حوادث را بررسی و ارزیابی می کرد. بالاخره، لنین را باید به شیوه ی لنینیستی در نظر گرفت، نه به شیوه ی وراثت قلابی. مسأله ی خصلت طبقاتی انقلاب و "گسترش" آن را لنین (پس از اکتبر) در کتابی که علیه کائوتسکی نوشت، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در این جا قسمتی از آن را ذکر می کنم که رادک بایستی کمی در مورد آن بی اندیشد.

"آری، انقلاب ما (انقلاب اکتبر- ل. ت.) تا زمانی که ما با دهقانان به عنوان یک کل، هم گام هستیم، یک انقلاب بورژوائی است. این موضوع برای ما چون روز روشن بوده، و ما این مطلب را از سال ۱۹۰۵ تا کنون صدها و هزاران بار گفته ایم، و هرگز سعی نکرده ایم که این مرحله ی ضروری پروسه تاریخی را حذف کرده و یا آن را با صدور فرمان از میان برداریم."

و ادامه می دهد:

"حوادث چنان به وقوع پیوستند که ما پیش بینی کرده بودیم. مسیر انقلاب صحت استدلال ما را تأیید کرد. ابتدا، در کنار "همه" دهقانان علیه رژیم سلطنتی، مالکین ارضی، و رژیم قرون وسطائی (و تا این حد، انقلاب یک انقلاب بورژوائی، انقلاب بورژوا- دموکراتیک باقی می ماند). و سپس به اتفاق فقیرترین دهقانان، با نیمه پرولترها، به اتفاق کلیه ی استثمارشدگان، بر ضدسرمایه داری، منجمله متمولین ده، کولاک ها، منفعت پیشه گان، و در این حد، انقلاب به یک انقلاب سوسیالیستی تبدیل می شود." (جلد یازدهم، ص ۵۰۸)

لنین، هنگامی که انقلاب- منجمله انقلاب اکتبر- را به طور کامل، کلی و نهانی ارزیابی می کرد این طور صحبت می کرد- نه "گاهی اوقات"، بلکه همیشه، یا دقیق تر به گویم، همواره این طور سخن می گفت. "حوادث چنان به وقوع پیوستند که ما پیش بینی کرده بودیم. "انقلاب بورژوا-دموکراتیک به صورت ائتلاف کارگران و دهقانان تحقق یافت. در زمان حکومت کرنسکی؟ خیر، در عرض اولین دوران بعد از اکتبر. آیا این مطلب واقعیت دارد؟ بله، واقعیت دارد. لکن، همان طور که اکنون می دانیم، انقلاب دموکراتیک نه به

شکل دیکتاتوری دموکراتیک بلکه به شکل دیکتاتوری پرولتاریا تحقق یافت. و بدین ترتیب ضرورت فرمول های جبری کهنه نیز از میان رفت.

اگر برهان مشروط نلین در سال ۱۹۱۷ علیه کامنف و توصیف تمام عیار نلین از خصلت انقلاب اکتبر را در سال های بعد، بدون هیچ گونه نظر انتقادی در کنار هم قرار دهیم، آن وقت این نتیجه حاصل می شود که در روسیه دو انقلاب دموکراتیک "تحقق پذیرفته اند." این دیگر باور کردنی نیست، به خصوص که دومین انقلاب دموکراتیک را قیام مسلحانه پرولتاریا از اولین انقلاب دموکراتیک تفکیک و مجزا می کند.

حالا، نقل قولی را که در بالا از کتاب انقلاب پرولتاریائی و کائوتسکی مرتد نلین آوردم با این قطعه از کتاب من، نتایج و چشم اندازها، مقایسه کنید. در فصل پیرامون "رژیم پرولتاریائی"، اولین مرحله ی دیکتاتوری و چشم انداز گسترش بعدی آن، به اختصار توضیح داده شده است:

"الغاء فنودالیزم با حمایت همه ی دهقانان، به عنوان یک طبقه ی ستم کش، مواجه خواهد شد. مالیات بر درآمد تصاعدی نیز مورد حمایت اکثریت عظیم دهقانان قرار خواهد گرفت. لکن هر لایحه ی قانونی به منظور حمایت از پرولتاریای کشاورزی نه تنها از حمایت فعالانه اکثریت دهقانان برخوردار نخواهد بود، بلکه با مقاومت فعالانه اقلیت دهقانان نیز مواجه خواهد گشت."

"پرولتاریا خود را مجبور خواهد دید که مبارزه ی طبقاتی را به درون روستاها به کشاند و بدین وسیله اشتراک منافی را که بدون شک میان دهقانان یافت می شود. گرچه دامنه اش محدود است. از بین به برد. پرولتاریا، از همان اولین لحظات پس از کسب قدرت، مجبور خواهد بود

در میان تضاد ما بین فقیران و متمولین روستا، تضاد ما بین پرولتاریا و بورژوازی کشاورزی، نقطه ی اتکائی پیدا کند." (انقلاب ما، ۱۹۰۶، ص ۲۵۵)

چه قدر همه ی این ها به "نادیده گرفتن" دهقانان از جانب من شباهت دارد! و چه "تضاد" کاملی بین دو مشی، مشی من و لنین، وجود دارد!

نقل قولی که در بالا از لنین آورده شد، در آثار او منحصر به فرد نیست. برعکس، همان گونه که شیوه ی همیشه گی لنین است، این فرمول جدید که رویدادها را نافذتر روشن می سازد، برای یک دوره ی کامل محور سخن رانی ها و مقالات او می شود. لنین، در مارس ۱۹۱۹ می گوید:

"در اکتبر ۱۹۱۷ ما به اتفاق دهقانان، کل آن ها، قدرت را به دست گرفتیم. این، تا آن جایی که مبارزه ی طبقاتی هنوز در روستاها تکامل نیافته بود، یک انقلاب بورژوائی بود." (جلد شانزدهم، ص ۱۴۳)

لنین، در کنگره ی حزب، در مارس ۱۹۱۹ چنین گفت:

"در کشوری که پرولتاریا مجبور بوده به کمک دهقانان قدرت را به دست گیرد، در جایی که قرعه ی نمایندگی انقلاب خرده بورژوائی به نام پرولتاریا اصابت کرده، انقلاب ما، تا سازمان یافتن کمیته های دهقانان فقیر، یعنی، تا تابستان و حتی پانیز سال ۱۹۱۸، تا حد زیادی یک انقلاب بورژوائی بود." (جلد شانزدهم، ص ۱۰۵)

این کلمات را لنین در موقعیت های گوناگون و به صورت های مختلف بارها تکرار کرده است. لکن، رادک به سادگی این نظریه ی اساسی لنین را که در این بحث تعیین کننده می باشد، نادیده می گیرد.

ننین می گوید پرولتاریا به اتفاق دهقانان قدرت را در اکتبر به دست گرفت. فقط به همین دلیل، انقلاب یک انقلاب بورژوائی بود. آیا این صحت دارد؟ به مفهوم معینی بله. اما این درست به این معنی است که دیکتاتوری دموکراتیک واقعی پرولتاریا و دهقانان، یعنی، دیکتاتوری ای که حقیقتاً رژیم استبداد و بردگی را نابود ساخت و زمین را از چنگ فئودال ها بیرون آورد، نه قبل از اکتبر بلکه بعد از اکتبر به دست آمد، به قول مارکس، به شکل دیکتاتوری پرولتاریا متکی بر جنگ دهقانی به وجود آمد- سپس، چند ماه بعد، این دیکتاتوری شروع به بسط و گسترش و تبدیل شدن به انقلاب سوسیالیستی نمود. آیا درک این مسأله واقعاً مشکل است؟ آیا امروز می تواند اختلاف نظری در این مورد وجود داشته باشد؟

به نظر رادک، تئوری انقلاب "مداوم" با درهم آمیختن مرحله ی بورژوائی با مرحله ی سوسیالیستی انقلاب مرکب گناه می گردد. لکن، در حقیقت، دینامیزم طبقاتی چنان این دو مرحله را به کلی با هم درآمیخته، یعنی، ترکیب کرده، که متافیزیسین بخت برگشته دیگر توانایی آن را ندارد که حتی عناصر این ترکیب را پیدا کند.

مسلماً، در نتایج و چشم اندازها می توان برخی نقاط ضعف و بعضی ادعاهای ناصحیح پیدا کرد. اما بالاخره، این اثر در سال ۱۹۲۸ نوشته نشده، بلکه مدت ها پیش از اکتبر -پیش از اکتبر ۱۹۰۵- نگاشته شده است. رادک به نقاط ضعف تئوری انقلاب مداوم -یا صحیح تر بگویم- نقاط ضعف در استدلال آن زمان من در مورد این تئوری حتی اشاره هم نمی کند. زیرا، او به دنبال استادانش -وراث قلبی- نقاط ضعف را مورد حمله قرار نمی دهد، بلکه وجوه قوی تئوری را، یعنی وجوهی را که سیر تکامل تاریخ تأیید کرده، مورد

حمله قرار می دهد. و این حملات را به نام نتایج کاملاً غلطی که از فرمول نلین گرفته، انجام می دهد، فرمولی که یا کاملاً مطالعه نکرده و یا کاملاً درباره ی آن نیاندیشیده است.

تمام مکتب وراثت فلابی، به طور کلی، شعبده بازی با نقل قول های قدیمی را در چنان سطح خاصی انجام می دهند که در هیچ جا با پروسه ی واقعی تاریخی تقاطع پیدا نمی کند. اما وقتی مخالفین "تروتسکیزم" مجبور می شوند که سیر واقعی تکامل انقلاب اکتبر را مورد تجزیه و تحلیل قرار به دهند و همان گونه که گاه و بی گاه برای بعضی از آنان اتفاق افتاده- به طور جدی و صادقانه به این عمل مبادرت ورزند، آن وقت ناگزیر به فرمول همان تنوری ای می رسند که خود آن را رد می کنند. روشن ترین شاهد این مطلب را در آثار آ. یاکف لیف، که منحصر به تاریخ انقلاب اکتبر است، پیدا می کنیم. این نویسنده که امروز یکی از پشتیبانان جناح حاکم می باشد* و بدون شک از سایر استالینیست ها و به خصوص خود استالین باسوادتر است، مناسبات طبقاتی در روسیه قدیم را به شرح زیر فرموله می کند:

"ما یک محدودیت دوگانه در قیام دهقانی (مارس- اکتبر ۱۹۱۷) مشاهده می کنیم. این طغیان دهقانی، با ارتقاء خود به سطح یک جنگ دهقانی، بر محدودیت خود فایق نیامد، از چارچوب وظایف فوری خود مبنی بر نابود کردن مالکین ارضی نواحی اطراف خود یا فراتر نهاد، خود را به یک جنبش انقلابی متشکل تبدیل نساخت، و بر خصلت یک طغیان ابتدائی که وجه مشخصه قیام های دهقانی است فائق نیامد.

* - یاکف لیف همین اواخر به سمت کمیسر خلق کشاورزی اتحاد شوروی منصوب شد. ل. ت.

"قیام دهقانی فی نفسه - که قیامی ابتدائی بوده و اهدافش محدود به انهدام مالکین نواحی اطراف است - نمی توانست پیروز گردد، نمی توانست قدرت دولتی را که دشمن دهقانان بوده و از مالکین پشتیبانی می نمود، از میان بردارد. از همین روست که جنبش ارضی تنها در صورتی قادر به کسب پیروزی است که توسط طبقه ی مشابه شهری رهبری شود... به این دلیل است که سرنوشت انقلاب ارضی، در تحلیل نهائی، نه در عرصه ی ده ها هزار روستا، بلکه در پهنه ی چند صد شهر تعیین گردید. تنها طبقه ی کارگر، که در مراکز کشور ضربات مهلکی به بورژوازی وارد می آورد، توانست قیام دهقانی را به پیروزی به رساند، تنها پیروزی طبقه ی کارگر در شهرها توانست جنبش دهقانی را از چارچوب یک تصادم ابتدائی میان ده ها میلیون دهقان با ده ها هزار مالک خارج کند. و بالاخره تنها پیروزی طبقه ی کارگر توانست سازمان دهقانی جدیدی را پایه گذاری کند که دهقانان فقیر و میانه حال را نه با بورژوازی بلکه با طبقه ی کارگر متحد کند. مسأله ی پیروزی قیام دهقانی مسأله ای بود مربوط به پیروزی طبقه ی کارگر در شهرها.

"وقتی کارگران ضربه ی قطعی را در اکتبر به حکومت بورژوازی وارد آوردند، ضمناً بدین وسیله مسأله ی پیروزی قیام دهقانی را نیز حل کردند." و ادامه می دهد:

"... اصل قضیه این است، که بنا به شرایط مشخص تاریخی، روسیه بورژوا در سال ۱۹۱۷ با مالکین ارضی متحد شد. حتی چپ ترین جناح های بورژوازی، مانند منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها، پا را از تنظیم یک معامله ی مناسب به نفع مالکین فراتر نگذاشتند. مهم ترین تفاوت میان شرایط انقلاب روسیه و انقلاب فرانسه، که بیش از صد سال پیش رخ داد، در همین

نکته نهفته است... انقلاب دهقانی نمی توانست به عنوان یک انقلاب بورژوایی در سال ۱۹۱۷ پیروز گردد. (کاملاً صحیح است! - ل. ت.) دوراه پیش پای انقلاب دهقانی وجود داشت: یا شکست تحت ضربات بورژوازی و مالکین یا- پیروزی، به صورت جنبشی کمکی و هم گام با انقلاب پرولتاریائی. طبقه ی کارگر روسیه با تقبل وظایف بورژوازی در انقلاب کبیر فرانسه، و یا تقبل رهبری انقلاب دموکراتیک ارضی، این امکان را به دست آورد که انقلاب پرولتاریائی را به پیروزی به رساند. " (جنبش دهقانی در سال ۱۹۱۷، چاپ خانه ی دولتی، ۱۹۲۷، ص ۱۱-۱۲ و ۱۰-۱۱)

عناصر اساسی استدلال یا کف لیف کدام اند؟ عدم توانایی دهقانان در اجرای یک نقش مستقل سیاسی. در نتیجه، اجتناب ناپذیر بودن نقش رهبری یک طبقه ی شهری؛ عدم قابلیت بورژوازی روسیه در به عهده گرفتن رهبری انقلاب ارضی؛ در نتیجه، "اجتناب ناپذیر بودن نقش رهبری پرولتاریا؛ کسب قدرت به عنوان رهبر انقلاب ارضی؛ و بالاخره، دیکتاتوری پرولتاریا به اتکاء جنگ دهقانی و گشودن دوران انقلاب سوسیالیستی. این استدلال شیوه ی متافیزیکی طرح مسأله مربوط به خصلت "بورژوایی" و یا "سوسیالیستی" انقلاب را ریشه کن می کند. جان کلام در این حقیقت نهفته است که مسأله ی ارضی، که قبلاً اساس انقلاب بورژوایی را تشکیل می داد، دیگر نمی توانست تحت رهبری بورژوازی حل شود. دیکتاتوری پرولتاریا پس از انجام انقلاب دموکراتیک ارضی در صحنه ظاهر نشد، بلکه به عنوان پیش شرطی لازم برای انجام آن ظهور کرد. در یک کلام، در این طرحی که یاکف لیف از گذشته ارائه می دهد، کلیه ی عناصر اساسی تنوری انقلاب مداوم را به همان صورتی که در سال ۱۹۰۵ از جانب من فرموله شد، می توان پیدا کرد. در مورد من،

مسئله بر سر یک پیش بینی تاریخی بود؛ حال آن که، یاکف لیف با اتکاء به مطالعات مقدماتی گروهی از محققین جوان، بیست و دو سال بعد از اولین انقلاب و ده سال پس از انقلاب اکتبر، ترازنامه ی حوادث سه انقلاب را رسم می کند. و سپس؟ یاکف لیف فرمول ۱۹۰۵ مرا به تقریب کلمه به کلمه تکرار می کند.

اما، طرز برخورد یاکف لیف نسبت به تنوری انقلاب مداوم چگونه است؟ برخورد او متناسب با برخورد یک کارمند استالینیست است که می خواهد مقام خود را حفظ کند و حتی مقام عالی تری به دست آورد. ولی، در این صورت، یاکف لیف چگونه ارزیابی خود را از نیروهای محرکه انقلاب اکتبر با مبارزه علیه "تروتسکیزم" وفق می دهد؟ خیلی ساده: اصلاً فکر این وفق دادن را هم نمی کند. درست مانند برخی از مقامات لیبرال دولت تزاری، که تنوری داروین را پذیرفته بودند ولی در عین حال مرتباً در مراسم مذهبی نیز ظاهر می شدند، یاکف لیف هم به قیمت شرکت در مراسم تشریفاتی ناسزاگویی به انقلاب مداوم، این حق را به دست می آورد که گاه گذاری به بیان نظریات مارکسیستی به پردازد. از این نمونه ها بسیار می توان یافت.

این نکته را باید اضافه کرد که یاکف لیف اثر نام برده درباره ی تاریخ انقلاب اکتبر را به ابتکار خود به وجود نیآورد، بلکه کمیته ی مرکزی نگارش آن را تصویب کرد و مرا مسنول نظارت بر کار یاکف لیف نمود*. در آن هنگام، هنوز به بهبودی لنین امید می رفت، و به فکر هیچ یک از وراث قلابی خطور نکرده بود که یک جدال مصنوعی بر سر تنوری انقلاب مداوم راه

* - استخراج از صورت جلسه ی نشست دفتر تشکیلاتی کمیته ی مرکزی به تاریخ ۲۲ ماه مه ۱۹۲۲ تحت شماره ۲۱: "رفیق یاکف لیف ماموریت می یابد... زیر نظر رفیق تروتسکی یک کتاب درسی درباره ی تاریخچه ی انقلاب اکتبر تألیف نماید." ل. ت.

بیاندازند. به هر صورت، من می توانم به عنوان مدیر اسبق، و یا به عبارت صحیح تر، به عنوان مدیر مسئولی که برای تألیف تاریخ رسمی انقلاب اکتبر پیشنهاد شده بود، با نهایت رضایت اظهار کنم که نویسنده، در تمام مسایل مورد بحث، آگاهانه یا ناآگاهانه عیناً فرمول بندی اثر انحرافی و ضاله ی مرا درباره ی انقلاب مداوم (نتایج و چشم اندازها)، به کار برده است.

ارزیابی کامل خود لنین از سرنوشت تاریخی شعارهای بلشویکی مسلماً نشان می دهد که تفاوت دو خط مشی "مداوم" و لنین دارای اهمیتی جزئی و درجه دوم بوده است؛ اما توافق این دو خط مشی در اصول اساسی بود. و این اساس هر دو خط مشی، که در انقلاب اکتبر به کلی در هم یکی شدند، نه تنها با خط مشی استالین در فوریه-مارس و خط مشی کامنف، رایکوف، زینوویف در آوریل-اکتبر، و کل سیاست استالین، بوخارین، مارتینف در چین در تضاد آشتی ناپذیر بود، بلکه با خط مشی کنونی رادک در مورد چین نیز آشتی ناپذیرانه در تضاد می باشد.

وقتی رادک، که قضاوت خود را درباره ی ارزش ها در فاصله بین سال ۱۹۲۵ و نیمه دوم سال ۱۹۲۸ این طور شدید تغییر داده، سعی می کند مرا به عدم درک "پیچیدگی مارکسیزم و لنینیزم" متهم کند، آن وقت من می توانم پاسخ به دهم: صحت رشته اساسی اندیشه ای که بیست و سه سال پیش در نتایج و چشم اندازها پروراندیم، به نظر من توسط رویدادها به کلی تأیید گردیده، و دقیقاً، از همین رو، بر خط مشی استراتژیک بلشویزم منطبق می باشد.

من، به ویژه، کوچک ترین دلیلی نمی بینم که چیزی از آن چه که در سال ۱۹۲۲ درباره ی انقلاب مداوم در مقدمه کتابم به نام سال ۱۹۰۵ نوشتم و به

دفعات بی شمار و در زمان حیات نئین چاپ و منتشر شده و تمام حزب آن را خوانده و بررسی نموده است، حذف کنم. همان چیزی که کامنف را تازه در پائیز ۱۹۲۴، و سپس رادک را برای اولین بار در پائیز سال ۱۹۲۸ "نراحت" کرد. در این مقدمه آمده است که:

"دقیقاً در فاصله میان ۹ ژانویه و اعتصاب اکتبر نویسنده نظریاتی را تدوین نمود که بعدها "تنوری انقلاب مداوم" نام گرفت. این نام نسبتاً غیرمعمولی بازگوکننده ی نظریه ای بود که طبق آن انقلاب روسیه، که مستقیماً در مقابل وظایف بورژوائی قرار گرفته بود، به هیچ وجه نمی توانست در حد این وظایف متوقف گردد. انقلاب قادر نخواهد بود وظایف آتی بورژوائی خود را انجام دهد مگر این که پرولتاریا را به قدرت به رساند...."

"این ارزیابی، گرچه پس از گذشت دوازده سال، معهذاً به عنوان نظری کاملاً صحیح تأیید گردید. انقلاب روسیه نمی توانست به یک رژیم بورژوا-دموکراتیک ختم شود. انقلاب مجبور بود قدرت را به دست طبقه ی کارگر منتقل کند. اگر طبقه ی کارگر در سال ۱۹۰۵ هنوز برای در دست "گرفتن قدرت ضعیف بود، پس می بایستی، به سن رشد رسیده قوی گردد، ولی نه در جمهوری دموکراتیک بلکه در شرایط غیر قانونی تزاریزم سوم ژونن^(۲۴)".

(ل. تروتسکی، در سال ۱۹۰۵ مقدمه، ص ۵-۴)

به علاوه، من می خواهم به یکی از شدیدترین قضاوت های جدلی که درباره ی شعار "دیکتاتوری دموکراتیک" نموده بودم، اشاره کنم. من، در سال ۱۹۰۹، در ارگان لهستان روزا لوکزامبورگ نوشتم:

"در حالی که منشویک ها، با حرکت از موضع انتزاعی "انقلاب ما بورژوائی است"، به این نظریه می رسند که کل تاکتیک پرولتاریا را تا

لحظه‌ی کسب قدرت با رفتار بورژوازی لیبرال تطبیق دهند، بلشویک‌ها، با حرکت از همان موضع انتزاعی عریان "دیکتاتوری دموکراتیک، نه دیکتاتوری سوسیالیستی"، به این نظریه می‌رسند که پرولتاریا باید، با وجود در دست داشتن قدرت، خود را به حدود بورژوا-دموکراتیک محدود کند. تفاوت میان این دو در این مسئله مسلماً بسیار مهم است: در حالی که وجوه ضدانقلابی منشویزم از هم اکنون خود را با تمام قوا نشان می‌دهند، جنبه‌های ضدانقلابی بلشویزم تنها در صورت پیروزی انقلاب ممکن است به خطری بزرگ تبدیل شوند."

بر این قسمت از مقاله، که در نسخه روسی کتاب سال ۱۹۰۵ من نیز تجدید چاپ شده، در ژانویه ۱۹۲۲ تذکری به شرح زیر نوشتم:

"چنان که همه می‌دانند، این چنین نشد. زیرا بلشویزم، تحت رهبری لنین (گرچه نه بدون مبارزه داخلی)، در مورد این مهم‌ترین مسئله در بهار ۱۹۱۷، یعنی، پیش از تسخیر قدرت، خود را از نظر ایدئولوژیک تجدید سلاح کرد."

این دو نقل قول از سال ۱۹۲۴ هدف حملات انتقادی شدید بوده اند. اکنون، پس از یک تأخیر چهار ساله، رادک نیز به جمع طرف داران این انتقاد پیوسته است. لکن، اگر انسان درباره‌ی این نقل قول‌ها آگاهانه بیاندیشد، آن وقت باید اعتراف کند که این جملات دربرگیرنده‌ی چیزی جز یک پیش‌بینی مهم و یک اعلام خطر کم‌اهمیت‌تر نیست. این حقیقت به قوت خود باقی است که در لحظه‌ی انقلاب فوریه موضع کلیه‌ی به اصطلاح "گادر قدیمی" بلشویک‌ها این بود که دیکتاتوری دموکراتیک را به صراحت در مقابل دیکتاتوری سوسیالیستی قرار می‌دادند. نزدیک‌ترین شاگردان لنین از فرمول "جبری"

او یک طرح متافیزیکی خالص ساختند و آن را علیه تکامل واقعی انقلاب علم کردند. در مهم ترین نقطه ی عطف تاریخ، رهبری رده ی بالای بلشویک ها در روسیه یک موضع ارتجاعی اتخاذ کردند، و اگر لنین به موقع نرسیده بود، آنان تحت لوای مبارزه علیه تروتسکیزم به انقلاب اکتبر خنجر زده بودند. همان گونه که بعدها به انقلاب چین خنجر زدند. رادک، پرهیزکارانه، موضع غلط کل رده ی بالای رهبری حزب را به عنوان نوعی "تصادف" تشریح می کند. لکن این توضیح به عنوان تشریح مارکسیستی موضع دموکراتیک مبتذل کامنف، زینوویف، استالین، مولوتف، رایکوف، کالینین، بوگین، میلیوتین، کرسستینسکی، فرونزه، یاروسلاوسکی، اورجونیکینزه، پرنوبراژنسکی، سمیلگا و یک دوجین دیگر از "بلشویک های قدیمی" ارزش ناچیزی دارد. آیا صحیح تر نیست تصدیق کنیم که فرمول قدیمی و جبری بلشویکی دارای خطرات مشخصی در بطن خود بود؟ رویدادهای سیاسی این فرمول را - همان گونه که همیشه در مورد فرمول های مبهم انقلابی روی می دهد- با محتوایی پر کرد که با انقلاب پرولتاریائی در تضاد بود. بدیهی است که اگر لنین در روسیه می زیست و سیر تکاملی حزب را به طور روزمره، به خصوص در زمان جنگ، تحت نظر می گرفت، آن وقت به موقع تصحیحات و توضیحات لازم را به عمل می آورد. خوشبختانه، از نظر گاه انقلاب، لنین گرچه با تأخیر لکن به موقع وارد شد تا به کار تجدید سلاح ضروری ایدئولوژیک به پردازد. غریزه ی طبقاتی پرولتاریا و فشار انقلابی صفوف حزب، که در اثر کل کارهای گذشته بلشویکی آماده شده بودند، این امکان را برای لنین به وجود آورد که در مبارزه علیه رهبری رده ی بالای حزب و

علی رغم مقاومت آن ها، سیاست حزب را در کمترین فرصت به مسیر دیگری هدایت کند.

آیا از آن چه گفته شد واقعاً چنین نتیجه می شود که ما باید امروز فرمول ۱۹۰۵ لنین را به شکل جبری آن، یعنی با همه ی ابهامش، برای چین و هند و سایر کشورهای به پذیریم؛ و باید اجازه دهیم استالین ها و رایکوف های چینی و هندی (تانگ پینگ-شان، روی و دیگران) آن را با محتوای دموکراتیک ملی خرده بورژوائی پر کنند- و آن وقت منتظر ظهور به موقع یک لنین به نشینیم تا کار تصحیحات ضروری چهارم آوریل را به عهده به گیرد؟ لکن آیا یک چنین تصحیحاتی برای چین و هندوستان تضمین شده اند؟ آیا مناسب تر نیست که تصحیحات مشخصی را که تجارب تاریخی لزوم آن ها را هم در روسیه و هم در چین نشان داده، در این فرمول به عمل آوریم؟

آیا آن چه که گذشت بدین معناست که شعار دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان را باید به سادگی یک "اشتباه" دانست؟ همان گونه که می دانیم، این روزها کلیه ی عقاید و اعمال انسان ها به دو دسته تقسیم شده اند: آن هائی که مطلقاً صحیح هستند، یعنی، آن هائی که "خط مشی کلی" را تشکیل می دهند؛ و یا آن هائی که مطلقاً غلط می باشند، یعنی با این خط مشی تفاوت دارند. البته، این مانع از آن نمی شود که آن چه که امروز بی چون و چرا صحیح است فرداً مطلقاً غلط اعلام شود. لکن تکامل واقعی عقاید، پیش از ظهور "خط مشی کلی"، شیوه ی تقریب متوالی برای رسیدن به حقیقت را نیز می شناخت. حتی برای یک عمل تقسیم ساده ی ریاضی لازم است چندین عدد را امتحان کنیم، از عدد کوچک یا بزرگی شروع کنیم و در جریان امتحان همه ی آن ها را به جز یکی رد کنیم. برای تعیین برد

هدف گیری در تیراندازی با توپ، شیوه ی تقریب متوالی را "مستطیل پراکندگی" می نامند. در سیاست نیز از شیوه ی تقریب متوالی گریزی نیست. تمام نکته در این جاست که به موقع پی برده شود که یک تیر خطا یک تیر خطاست، و بدون اتلاف وقت تصحیح ضروری صورت به گیرد.

اهمیت عظیم تاریخی فرمول لنین در این حقیقت نهفته است که، تحت شرایط یک عصر تاریخی نوین، یکی از مهم ترین مسایل سیاسی و تئوریک، -یعنی میزان استقلال سیاسی ای که دسته جات مختلف خرده بورژوا، و بالاتر از همه دهقانان، می توانند کسب کنند- را کاملاً بررسی کرد. بلشویزم، به شکرانه ی تجارب کامل خود در سال های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷، توانست در را بر روی "دیکتاتوری دموکراتیک" محکم به بندد. لنین، با دست خود، این جمله را بر روی در نوشت: "ورود ممنوع- خروج ممنوع". او این مطلب را با این کلمات فرموله کرد: دهقانان باید یا با بورژوازی به رود یا با کارگر. لکن، وراث قلابی، این نتیجه گیری را که فرمول قدیمی بلشویکی به آن رسید، کاملاً نادیده می گیرند، و برخلاف این نتیجه گیری، با چپاندن این فرمول در برنامه، یک فرضیه ی موقتی را تقدیس می کنند. به طور کلی، جوهر وراث قلابی نیز در همین کار نهفته است.

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۲